



خیلواکی

استقلال

www.esteqlaal.net

شعر: غلام عباس سعیدی
ارسالی: انارگل خوستی

جمعه ۱۳ فبروری ۲۰۲۶

خاک سفلہ پرور

باغی که خشک شد ندهد باری و بری	باید نهال را ببری باغ دیگری
ای باغبان! چگونه به قانون باغ ما	کمتر ز بتہ است درخت تنآوری
در خاک سفلہ پرور ما هر کرانه ای	گردن کشیده در بر سروی چغندری
بی دانشی نگر که به هر سو گذاشته است	هر بی سواد بی خردی میز و دفتری
ای تف بر آن دیار که در جای جای آن	گوید مجیز بی هنری را هنروری
ای کور باد چشم گهرناشناس اگر	پیشش یکی است ریگ سیاهی و گوهری
خیبر گشا کجاست دم ذوالفقار کو؟	هر گوشه مرکبی ست نگهبان خیبری
ای آسمان بمیر که در خاک این دیار	هر سنگ وزنه ست به پای کبوتری
راهیست بی هدف که گره خورده هر طرف	افسار اسپ تیزتکی با دم خری
از جمع دوستان بگریز ای که دم به دم	خوردی و باز می خوری از پشت، خجری
میخانه را رها بکن ای مست می پرست	خم را شکسته اند و نمانده ست ساغری
کو داوری که شکوه ز بیداد تان برم	دارم هزار شکوه، ولی نیست داوری
کوہ هزار مسجد ما را نیوده است	
بعد از هزار سال مصیبت، پیامبری	